

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه شصت و هفتم؛ ۱۴۰۲/۱۰/۳۰ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

## پرسش و پاسخ

۱- بیان شد وقتی با پیشینه کاوی، واکاوی و پسینه کاوی دلیل عقل، وجه ادراک عقل مشخص شد می-توان اطلاق گرفت و طبق مبنای مشهور هم این گونه است و اکتفا به قدر متیقن در صورت شک است و وقتی وجه دلالت عقل مشخص شد دیگر شک نداریم تا بخواهیم قدر متیقن بگیریم؛ لذا نزاع شما با مشهور صغروی است نه کبروی.

پاسخ: اینکه وقتی ما به دلیل لبی مانند عقل، بنای عقلا و عرف و... می‌رسیم، می‌گوییم نباید سریع قدر متیقن گرفت همچنان که علمای ما وقتی به اجماعی معقد دار می‌رسند اطلاق گیری می‌کنند نه آنکه قدر متیقن بگیرند. این مطلب را نمی‌گوییم که صغروی نیست، اما بحث این است که چرا این کار صورت نمی‌گیرد؟! چند جا علما این بحث را مطرح کرده‌اند؟ یا چند مورد به بنای عقلا رسیده و واکاوی کرده‌اند؟ پس اصرار ما این است که باید پیشینه کاوی، واکاوی و پسینه کاوی صورت گیرد و اصرار نداریم که نزاع کبروی است یا صغروی.

۲- با توجه به نقد حضرت عالی بر ادعای اطلاق توسط محقق نائینی، ملاک اخذ به اطلاق و مرزبندی آن را بیان فرمایید؟ زیرا ملاک اطلاق‌ها همیشه مانند «اعتق رقبة» واضح نیست و ملاک هم استظهار از نص است و اطلاق، نوعی استظهار از نص می‌باشد.

پاسخ: معلوم نیست که پرسشگر دنبال چه چیزی هستند؟ آیا مقصودشان آن است که برای اخذ به اطلاق خط کش گذاری شود؟ که قطعاً مقصود این نیست. علما فرمودند: اگر لفظی وارد شود و این لفظ قابلیت برای مقسم بودن را داشته باشد و متکلم هم در مقام بیان باشد و قیدی را هم بیان نکند. مثلاً بگوید: «اعتق رقبة» که واژه رقبة به مؤمن و کافر تقسیم می‌شود و گوینده هم در مقام بیان بود و رقبة مؤمنه را نگفت در اینجا رقبة اطلاق دارد. این ضابطه را علما برای اطلاق گیری فرموده‌اند که البته برخی قدر متین در مقام تخاطب را اضافه کرده که البته مورد قبول همگان نیست و برخی قبول دارند. نکته ما در درس این است که گاهی برای کلام، قرائن حافه عقلی یا نقلی وجود دارد که فقیه باید به آن قرائن حافه توجه داشته باشد. همچنان که گفته می‌شود در جایی بیانی نیست؛ اما بر آن قرائن حافه تکیه می‌شود. اشکال ما بر محقق نائینی این بود که بر فرض ادله ولایت آب و جد بر اموال بچه اطلاق داشته باشد، آیا شارع می‌خواهد بگوید آب و جد بر از بین بردن آن اموال یا استفاده در امور فاسد نیز همچنان ولایت دارد؟! اما ولایت برای حفاظت است. پس آنچه ما بر آن تکیه داریم، توجه به شواهد و قرائن است.

ادامه جلسه قبل

از قسمت مستثنی منه مسئله ۱۱ (لايجوز العدول عن الحی الى الحی) تتمه‌ای باقی ماند. ادله جواز عدول، اطلاقات و استصحاب بود. استصحاب خیلی زیاد بسیاری از بزرگان ما را به خود مشغول کرده است که مرحوم آقای خوئی چندین صفحه بیان دارد که در آخر هم استصحاب تخییر را نمی‌پذیرد که برخی از اشکالات و پاسخ آنها بیان شد. آخرین اشکال ایشان این بود که استصحاب تخییر با استصحاب حجیت رأی کسی که تا کنون از او تقلید می‌شده در تنافی است. مثالی که زدیم این بود که فردی ۶ ماه از کسی تقلید صحیح داشته است، بعد از این مدت می‌خواهد به کسی دیگری عدول و شک می‌کند که آیا نظر مجتهد اول اعتبار دارد یا خیر؟ در اینجا استصحاب اعتبار نظر مجتهد اول (استصحاب حجیت مجتهد اول) می‌شود. این استصحاب با استصحاب تخییر در تنافی است. آقای حکیم و آقای خوئی فرمودند که استصحاب حجیت نظر مجتهد اول بر استصحاب تخییر مقدم است.

در پاسخ بیان داشیم اصلاً چه کسی گفته این دو استصحاب با یکدیگر در تنافی بوده است؟ من الان هم می‌توانم بگویم نظر مجتهد اول اعتبار دارد. یعنی تا الان اعتبار داشت، هم‌اکنون هم اعتبار دارد. استصحاب تخییر، تا قبل از تعیین مجتهد اول، انتخاب جایز بود، الان هم جایز است. اگر از دل ادله تقلید، انحصار حجیت در فردی که به عنوان مرجع تعیین شد استفاده می‌شد که دیگر حق نداری به فرد دیگری عدول کنی، تنافی دو استصحاب صحیح بود و استصحاب حجیت نظر مجتهد اول مقدم می‌شد. اما مگر استصحاب حجیت نظر مجتهد اول، استصحاب تخییر را رد می‌کند؟! این اول الکلام است. این است که به نظر ما اشکالات وارد شده بر استصحاب تخییر وارد نیست.

## خلاصه مطالب

- ۱- در مسئله ۱۱ دو نظر کلی جواز عدول و عدم جواز عدول وجود دارد.
- ۲- برای عدم جواز عدول به ۵ دلیل تصریح شده که البته ممکن است ادله دیگری نیز یافت شود.
- ۳- هیچ کدام از ادله مانعین و مخالفین عدول پذیرفته نشد.
- ۴- قائلان به جواز عدول، به ۲ دلیل اشاره کردند: الف) اطلاقات ادله تقلید. ب) استصحاب
- ۵- ما اطلاقات را پذیرفتیم و با وجود اطلاقات، دیگر نوبت به استصحاب نمی‌رسد.
- ۶- بر فرض اگر نبوت به استصحاب برسد، اشکالات بر استصحاب پاسخ داده شد و استصحاب نیز مورد پذیرش است.

## دلیل سوم جواز عدول از استاد

انسان حس می‌کند گاهی وقت‌ها با موضوعی مانند تقلید، مدرسه‌ای برخورد می‌کنند؛ لذا آن را در ضوابط و ادله می‌برند، در حالی موضوع تقلید ضوابط خودش را اقتضا می‌کند. در مسئله تقلید باید دقت کنیم که تا چه میزان باید به آن اصالت داده و تا چه میزان نباید به آن اصالت داد؟ و این مدیریت متضادها یا مدیریت متضاد نماها است.

تقلید، صرف رجوع به متخصص نیست، ولی به رجوع متخصص بسیار شبیه است؛ لذا بسیاری تقلید را رجوع عامی به عالم بیان کرده‌اند. پس اگر تقلید، رجوع عامی به عالم است، باید در بحث عدول از

حی به حی به این نکته توجه داشت. یا اینکه اگر منظور شارع از تقلید غیر از استفاده از متخصص در امر دین نیست و البته که نظر او هم حجت باشد، دیگر مسئله در دوران امر بین تعیین و تخییر برده نمی‌شود.<sup>۱</sup> اگر ادله تقلید به صورت مجموعی نگاه شود (غرض اطلاق‌گیری نیست) دیگر با آن به صورت مدرسه‌ای برخورد نمی‌کند. یعنی نمی‌گویند که در ابتدا من تخییر داشتم و تا مرجعی را تعیین کردم دیگر حق انتخاب ندارم. آیا حق دارم از کسانی که مخالف استصحاب تخییر هستند پرسیم، اشکال این استصحاب کجا است؟ عرض بنده این است که گویا به تقلید اصالت داده شده است و قبلاً با سید ماتن نیز این بحث را داشتیم که فرمود: «عمل العامی بلا تقلید و لاجتهاد باطل». ما به ایشان عرض کردیم آیا عمل عامی بدون تقلید باطل است؟! یعنی اگر مکلفی مدتی را بدون تقلید عمل کرد و اصلاً نمی‌دانست تقلید چیست اما عملش مطابق با نظر حجت دوران بود آیا باز هم عملش باطل است؟!!

به نظر ما اگر نگاه اصالت دادن به تقلید، صحیح شود، دیگر فتوا به عدم جواز داده نخواهد شد. پس «يجوز العدول عن الحي الى الحي.»

### سؤال مهم

اما سؤالی مطرح است که صرفاً متوجه کسانی است که قائل به جوازند و کسانی که قائل به جواز نیستند نباید به این سؤال پاسخ دهند. اگر قائل به جواز باشیم، آیا به لوازم آن ملتزم هستیم؟ مثلاً مجتهد اول فرد مکلف، عقد فارسی را در نکاح جایز می‌دانست و او با عقد فارسی ازدواج کرده و صاحب فرزند هم می‌شود. وی پس از این مدت از مجتهد اول به یک مجتهد زنده دیگری عدول می‌کند که او می‌گوید صیغه نکاح باید عربی باشد. در این صورت می‌شود ملتزم شد نکاح باطل است و مثلاً فرد مکلف دیگر ملزم به پرداخت نفقه به زوجه خود نیست و ملتزم به سایر حقوق نباشد؟ یا اینکه این لوازم قابل التزام نیست؟ در اینجا برخی عدول را اجازه می‌دهند؛ اما نه نسبت به اعمال سابق، همچنان که در بیان اقوال گذشت که برخی در جواز عدول، به تفصیل قائل شده بودند، لکن این تفصیل توضیح داده نشده بود و الان توضیح داده می‌شود.

مرحوم آقای حکیم می‌فرماید: «و المحكي عن جماعة التفصيل بين الوقائع التي التزم فيها بتقليد من قلده فلا يجوز العدول عنه إلى غيره، كما لو عقد على زوجته بالفارسية اعتماداً على فتوى مجتهد يجوز ذلك، فلا يجوز العدول إلى غيره فيه (مثلاً در نکاح عمل کرده، در نماز عمل کرده؛ اما در حج هنوز عمل نکرده، عدول فقط در این احکام جایز است)، بأن لا يرتب آثار الزوجية من النفقة و القسمة و نحوهما اعتماداً على فتوى مجتهد آخر لا يصح عنده العقد الفارسي، و بين غيرها من الوقائع (ما مثال عمل نکردن در احکام حج را برای "غیرها من الوقائع" بیان کردیم و ایشان همسر دوم را مثال می‌زند که زن دوم در زمان تقلید از مجتهد دوم باید به عقد عربی محرم شود)، كالعقد على امرأة أخرى، فيجوز له العدول إليه فيه، فلو عقد على امرأة أخرى بالفارسية بعد العدول جاز له عدم ترتيب آثار الزوجية

<sup>۱</sup>. آقای حکیم و مانند ایشان مسئله به دوران امر بین تعیین و تخییر قرار داده و قائل به احتیاط و تعیین بقا بر مجتهد اول و عدم جواز عدول شدند.

عليها. و اختار هذا القول في الجواهر. و كأنه لاستصحاب التخيير الذي لا إجماع على خلافه هنا. و فيه ما عرفت.»

در اینجا اگر عدول اجازه داده شود، با گذشته باید چه کرد؟ و معلوم شد که بحث فقط نماز نیست و مسائل و آثار دیگر هم می‌باشد. مثلاً خانمی که بر اساس نظر مجتهد اول، از عقار ارث برده است. مجتهد دوم می‌گوید نمی‌توانی از عقار ارث ببری، اکنون باید آن زن ارث را پس دهد یا خیر؟ یعنی زن می‌تواند بگوید «ما مضی مات». یا مثلاً قبلاً، مجتهد اول ارث از عقار را جایز نمی‌دانست و زن نگرفته است؛ اما پس از عدول به مجتهد دوم، نظر وی جواز ارث از عقار است، اکنون زن می‌تواند برای بازپس‌گیری ارث خود از عقار طرح دعوا کند؟

این مسئله صرفاً در عدول نیست، بلکه در جنون مجتهد، مرگ مجتهد و... هم می‌آید که مثلاً اگر مرجع مکلفی مُرد و او سراغ مجتهد زنده رفت و او بر اساس مجتهد متوفی عقد فارسی خواند و اکنون مجتهد زنده می‌گوید باید عقد به عربی خوانده شود آیا نکاح باطل است یا خیر؟ یعنی بحث‌های مذکور نیز پیش می‌آید؛ لذا این بحث طولانی است و انشا الله در مسائل و بحث‌های آتی پخش می‌شود. در نتیجه ما گفتیم که عدول جایز است؛ اما باید این مشکلات حل شود؛ مثلاً در بحث نکاح اصل حدوث آن باید طبق حجت دوران باشد و اینکه آیا باید تا آخر هم طبق حجت باشد یا خیر؟ لازم نیست. یا در بحث خمس، اگر کسی بر اساس نظر مجتهد اول خمس داده است و مجتهد دوم بگوید نیاز به دادن خمس نبوده آیا می‌تواند در صورت از بین رفتن عین مطالبه کند و یا در صورت بقای عین آن را پس گیرد؟ علی‌ای حال باید این موارد حل شود.

### عقد مستثنی

در قسمت دوم؛ یعنی عقد مستثنی (استثنا) صاحب عروه فرمود: «الا اذا كان الثاني اعلم.» در اینجا نمی‌توان لایجوز گفت و اگر تقلید از اعلم را جایز بدانیم، می‌توان

گفت یجوز یعنی جایز است به نفر دوم عدول نماید. اما اگر تقلید از اعلم واجب باشد باید قائل به وجوب عدول شد، همچنین اگر رجوع به اعلم به احتیاط واجب باشد، در این فرض، عدول به حی، احتیاط واجب است. یا اینکه اصلاً حق عدول ندارد و در اینجا تفصیلی است که اجمالاً اشاره می‌شود:

آقای خوئی می‌فرماید واجب است به نفر دوم عدول کند مشروط بر اینکه مکلف بداند نظرات مجتهد دوم با مجتهد اول، اختلاف دارد. اما اگر علم به اختلاف ندارد، می‌تواند رجوع کند؛ اما رجوع لازم نیست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.